

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعاً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعاً وَ لَعِباً ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰) وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ» (۶۱).

در آیه ۵۵ وقتی بحث از ولایت و ولی شد، بعد از آن می بینید که بحث از نماز می شود؛ چون که اصولاً نماز دارای ویژگی خاصی است که اگر کسی بخواهد به جد ولایت مدار بشود، باید یک طوری بر هوای خودش، شهوات خودش غلبه کند، چون که **ولایت مداری در حقیقت همان چیزی است که شیطان ندارد** و شیاطین هم ندارند که بخواهند حول یک ولی بچرخند، اگر کسی حول یک ولی بچرخد، یا باید هوای خودش این قدر تصفیه شده باشد مثل سلمان که در مورد او داریم که «**جَعَلَ هَوَاهُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ**» اصلاً دیگر هوایی برای خودش نماند، یعنی هوی و اشتهای او شده بود اشتهای امیرالمؤمنین، اصلاً منتظر بود ببیند که هوای امیرالمؤمنین چیست، اگر از او مثلاً می پرسیدند که شما چه می خواهید؟ می گفت: من هیچ چیزی نمی خواهم، منتظر هستم ببینم امیرالمؤمنین چه می خواهد! دور ولی خدا گشتن و ولایت مداری.

ببینید خیلی وقتها است که صرف ارتباط با خدا داشتن، مشکلی ندارد، آن چیزی که مشکل است این است که کسی حول شخصی مثل خودش به ظاهر بگردد، این هم که می گویم به ظاهر، چون که به جد همین است، اعتقاد ما همین است که صرفاً به ظاهر این طور است، یعنی کسی که

ولایت را می‌دهد یک چیزهای دیگری هم به شخص می‌دهد، از آن اوّل هم درگیری همین بوده، شما نگاه می‌کنید می‌بینید که درگیری با پیغمبران همین بوده که چرا دور این کسی که شبیه خود ماست؟ دور او گشتن سخت است، در محور او بودن سخت است، چرا این کسی که شبیه خود ما است؟! یعنی همواره این بحث بوده، ببینید آن موقع هم بحث راجع به انبیا این نبوده که این معصوم است یا معصوم نیست، یعنی اصلاً این بحث را نمی‌کردند، اجمالاً معلوم بوده که در قوم خودش آدم خوبی است، این که چرا این مثلاً، ما چرا باید زیر بار این برویم؟ این همیشه در طول تاریخ مشکل بوده، کسی که به ظاهر به هر جهت شبیه به خود آدم است، این هم که می‌گویم «به ظاهر» به جد عرض می‌کنم^۱. همان کسی که ولایت را می‌دهد ابزار آن را هم می‌دهد، این شوخی نیست، این که به کسی ولایت می‌دهند، این که یک مقام الکی نیست که حالا می‌توانند این‌طوری بدهند، می‌توانند بدهند، می‌توانند ندهند! همین‌طوری مثل یک تاسی نبوده که رفت بالا حالا چند بیاید پایین معلوم نیست! این‌طوری بعضی‌ها فکر می‌کنند، نه! این یک مقامی است که می‌دهند، اگر به کسی ولایت را می‌دهند، ابزار لازم آن را هم می‌دهند.

به هر جهت این وسط نقش نماز چیست؟ حالا در جهت این چیزی که فعلاً به نظرمان می‌رسد داریم توجیه می‌کنیم، این آیه معروف سوره مبارکه مریم، از آیه ۵۸، بعد از این که ذکری از انبیاء خدا می‌شود، که «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ»؛ و خدا نعمت داد، نعمت نبیین از ذریه‌ی آدم، دارد: «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا»؛ از نسل ابراهیم و اسرائیل و آن کسانی که آن‌ها را هدایت کردی و برگزیده‌ی «إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا»؛ وقتی آیات خدا بر این‌ها خوانده می‌شد این‌ها به سجده و گریه می‌افتادند، آن موقع در آیه ۵۹ دارد: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ»؛ بعد از آن‌ها نسلی جایگزین آن‌ها شد. (عبارت بعد آن خیلی عجیب است!) «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ» که نماز را ضایع

کردند و دنبال شهوات راه افتادند، آن موقع «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا»؛ به ملاقات انحراف رفت، یعنی به گمراهی و انحراف افتاد.

نماز یک ویژگی دارد که بارها شاید عرض شده باشد که با مناجات خیلی فرق دارد! صحنه‌ی نماز با مناجات و ارتباط با خدا فرق دارد! بعضی‌ها هم که خیلی دنبال این هستند که ببینند در نماز چه کار بکنیم، بعضی‌ها مدام سؤال می‌کنند، (از شما که نمی‌کنند، ولی از ما این سؤال‌ها را زیاد می‌کنند) می‌گویند ما در نماز چه کار بکنیم؟ کسی این سؤال را نمی‌گوید که در مناجات چه کار بکنیم، در مناجات معلوم است داریم چه کار می‌کنیم، ولی در نماز ما چه کار بکنیم؟ حتی بعضی‌ها فکر می‌کنند صحنه‌ی نماز یک صحنه‌ای است شبیه به مناجات، آن‌طوری نیست! **صحنه‌ی نماز بیشتر صحنه‌ی ادب است؛** یعنی مؤدب بودن است و ادب داشتن است، شما نگاه کنید اصلاً الفاظ نماز هم هیچ به مناجات شبیه نیست و همه‌اش بحث تکبیر و تحمید و سبحان و این چیزها است، مثلاً شما بگویید یک ذکرهایی خیلی باحالی در آن داشته باشد، اصلاً این‌طوری نیست، بیشتر صحنه‌ی ادب داشتن آدم است، که مؤدب باش! چون که شما در مناجات‌ها دیدید که هر طوری آدم بنشیند، بخوابد، می‌تواند مناجات بکند، خیلی وقت‌ها دست باز است در حرف زدن با خدا، در مدل حرف زدنش دست باز است، خود مناجات‌ها را هم نگاه بکنید، می‌بینید که واقعاً یک پهنه‌ی وسیعی از گفتمان با خدا را پوشش داده است، ولی در نماز اصلاً این‌طوری نیست، اذکار کاملاً مشخص، مرتب و منظم، مؤدب سرت را می‌اندازی پایین، بعد رکوع، بعد سجده، بلند شو، یعنی می‌بینید که مثل سربازخانه می‌ماند، دیدید سربازی بعضی‌ها را آدم می‌کنند، بعضی‌ها در این سربازی آخرش آدم می‌شوند، یعنی خیلی وقت‌ها در مسافرت جهادی آدم آدم نمی‌شود، ولی در سربازی آدم می‌شود، به خاطر این که این است که باید پا بکوبید، پا بکوب! بلند شو! راه برو! برو این‌ها را بشور! یعنی می‌بینید که یک جایی است که کاملاً با دیسپلین خاصی برخورد می‌کنند که تو را از داخل از خودت بگیرند؛ این هم به این معنی نیست که بگوییم آن حالت مثلاً رشد معنوی

دارد! البته ممکن هم هست که این حالت را هم داشته باشد که اصلاً هوای تو این وسط نمی‌تواند نقشی داشته باشد، تو باید این‌جا می‌روی چه این شخص را قبول داشته باشی، چه قبول نداشته باشی این سرهنگ را، باید برای او بزنی بالا، بعداً بروی! باید پا بکوبی! نمی‌دانم چه کار بکنی. این صحنه‌ها خیلی وقت‌ها در مسافرت جهادی هم با تمام سختی‌های آن نیست؛ یعنی صحنه‌ای است که کاملاً با Discipline است. این است که شما هوای خودت را خرد بکنی، در نماز ایجاد می‌شود، یعنی کسی که نماز می‌خواند و نماز را اقامه می‌کند این چیزی که در نماز شخص به دست می‌آورد، در مناجات شخص به دست نمی‌آورد و آن این است که هوای خودش را از بین می‌برد، یعنی وقتی نشسته می‌بیند همه‌ی آن تسبیح است، تسبیح یعنی چه؟ محتوای تسبیح یعنی این که من اشتباه کردم، تو بی‌نقص هستی، من دارم اشتباه می‌کنم.

ببینید در آن ماجرای معروف حضرت یونس که یک مقدار قوم خودش را زود ترک کرد و شد ذا النون؛ رفت داخل شکم ماهی، اولاً ببینید قرآن اولیای خدا را چطوری گوش‌مالی می‌دهد! الان چون ما قصه را شنیدیم تعجب آن ریخته! اما شما یادتان می‌آید اولین مرتبه‌ای که این داستان را شنیدید که رفت داخل شکم ماهی چه احساسی داشتید؟! این چه بلایی است آخر؟ برای یک نفری که مثلاً قوم خودش را، قومی که وعده‌ی عذاب داشته، یک مقدار زودتر ترک کرده، آن‌جا قرآن می‌گوید: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (صافات: ۱۴۴-۱۴۳)؛ اگر جزء آن مسبِّحین نبود، ما از آن ظلمات او را خارج نمی‌کردیم! این «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» تا آن‌جا باید می‌ماند در شکم ماهی! و آن تسبیح چه بود که شده الان ذکر یونسیه؟ که می‌گویند این ذکر ذکر آزاد در سجده است، ذکر یونسیه ذکر برای سجده است، ذکر آزاد هم هست، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء: ۸۷)؛ هیچ معبودی جز تو نیست، من اشتباه کردم، ببینید این است، اگر کسی این حرفش بشود، آن وقت از ظلمات خارج می‌شود، «فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ ما مؤمنین را همین‌طوری نجات می‌دهیم، مادامی که برگردد به

خدا بگوید خدایا من که این کارها را کردم، تو چرا این طوری کردی؟ این طوری نمی شود، وقتی نجات پیدا می کند که بگوید «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» من غلط کردم. این حالت ادب مهم ترین ویژگی است که در نماز به کسی دست می دهد، برای همین است که این همه چیزها را نگفتند سخت است، ولی به نماز که رسیده گفتند که «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره: ۴۵)؛ نماز سخت است و این سختی حتی در چهره‌ی ظاهری آن هم آمده، چطوری است که حتی همین نماز کله معلقی آن باز هم سخت است برای یک عده! یعنی همین مقدار آن، می بینید که طرف ممکن است هر کاری بکند، یعنی بگوید من برای خدا می رود توزیع غذا می کنم بین مستمندان، می گوید خوب نماز بخوان، می گوید نماز را نمی توانم بخوانم، نماز را نمی تواند بخواند! ولی آن کار را می تواند بکند، برای همین است که بسیج عمومی شیطان در نماز است.

اگر کسی نماز اقامه کند می تواند با ولی خدا کنار بیاید

این را من بارها عرض کردم، این را تجربه کردیم همه‌ی ما، که می بینید که شما ۵ دقیقه‌ای می توانید در دعای کمیل، در دعا و مناجاتی حواس خود را جمع کنید، ولی در نماز نمی شود! یک دقیقه‌ی آن هم نمی شود، در نماز یک دقیقه‌ی آن هم نمی شود، یعنی یک دقیقه؛ یعنی به اندازه‌ی یک رکعت اگر کسی این کار را بکند، کلاه خود را پرت کند به آسمان، به اندازه‌ی یک رکعت از اوّل تا آخر آن حواسش باشد با چه کسی، با یک کسی دارد حرف می زند، که خود ائمه هم یک قلقی دادند در این که آدم بتواند حواس خود را یک خرده جمع بکند، بدانند با این یک کسی دارد حرف می زند، که داریم «وَاجْعَلْ وَاحِدًا مِنَ الْأُئِمَّةِ نُصَبَ عَيْنِيكَ»؛ یکی از ائمه را بگذار جلوی چشمت. این که بعضی از این بزرگان موقعی که می خواستند نماز بخوانند اوّل یک سلام به امام حسین می دادند، به خاطر این که خود این یک قلق است، برای این که شما بتوانید حواس خود را در یک نقطه متمرکز کنید؛ یعنی گویا مؤمن در حالت ایمانی خودش و در حالت نماز خودش باید احساس کند جلوی یکی ایستاده، به همین دلیل می گویند «اللَّهُ فِي قِبْلَتِهِ الْمُصَلِّي»؛ خدا در قبله‌ی

مصلی ایستاده، یعنی نمازگزار روبه‌روی خداست، این‌طوری است، با این‌که شخص می‌داند که همه‌جا خدا است، ولی در قبله‌ی نمازگزار طرف روبه‌روی خدا ایستاده است، برای همین است که می‌گویند سرت را بینداز پایین، چون که این‌طوری چشم دریده که به خدا نگاه نمی‌کنند! سرت را بینداز پایین، خیلی مؤدب، مرتب، منظم، وضوگرفته، این مدلی می‌شود نماز، این نماز آن موقع می‌شود یک چیزی که طرف را خودش بتواند بگوید، یک چیزی بشود که طرف خودش برای خودش بتواند بگوید، آن موقع اگر کسی واقعاً اقامه‌ی نماز بکند با ولی خدا می‌تواند کنار بیاید؛ چون که باید بتواند خودش را از خودش بگیرد، مادامی که شخص به فکر خودش باشد با ولی خدا نمی‌تواند کنار بیاید! چون که او یکی می‌گوید، من هم یکی می‌گویم!

(سؤال) این وجه الله است دیگر، «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»؛ چون او وجه الله است، نه این‌که یک عکس بگذارید جلوی خودتان! ببینید این مدلی است که شخص در مسئله‌ی ایمانی باید به گونه‌ای از شهود باید برسد.

(سؤال) نه! ببینید، اصلاً این‌طوری نیست که حتی شما فکر بکنید که وقتی شما مثلاً این‌طوری که حواس خود را می‌دهید به امام حسین، مثلاً می‌روید داخل گودی قتلگاه! اصلاً این نیست! شیوه‌ی آن این مدلی نیست، بلکه باید شما بتوانید متمرکز بشوید که جلوی خدا بایستید. ببینید این حرف یک خرده حرف عجیبی به نظر می‌آید یا نه؟ که ما روبه‌روی خدا ایستادیم! این‌که شما بگویید که خدا همه‌جا هست، خوب این برای خارج از نماز هم همین است، خوب خدا همه‌جا هست دیگر، در نماز هم خوب باز هم همه‌جا هست، ولی چرا یک چیزی کلاً در نصّ و سیره‌ی شرایع تمام ادیان الهی آمده به نام قبله؟ و قبله آن‌جایی است که شما روبه‌روی خدا هستید، این چیست که می‌گویند «اللَّهُ فِي قِبْلَتِهِ الْمُصَلِّي»؟ درست است که واقعاً خدا همه‌جا هست، ولی شما روبه‌روی خدا باید بایستید.

سؤال: برای این نیست که همه به یک نقطه نماز بخوانند؟

جواب: برای نظم آدم‌ها؟ نه! خوب یک نفر که دارد نماز فرادی می‌خواند چه؟! بحث این نیست که صفوف فقط منظم بشود، این یکی از خاصیت‌های آن است، ولی اصلاً چیزی به نام خانه‌ی خدا تعجب ندارد برای شما؟ این که خدا خانه دارد! چه مفهومی را دارد خدا می‌رساند؟ ببینید الان همه می‌دانند که خدا خانه ندارد، یعنی یک چیزی دیدید که این تقریباً به نام جوک مطرح می‌شود که مثلاً رفتیم مگه، رفتیم خانه‌ی خدا، خدا خانه نبود! این که خدا خانه دارد، این چه حرفی است؟ این خودش خیلی نکته‌ی لطیفی است، که **خدا می‌آید در همین شئون پایین هم ظاهر می‌شود**؛ یعنی خدا یک چیزی نیست که در غیب عالم است و در شهادت عالم نیست! خدا را که نباید این طوری آدم فکر بکند، خدا آن کسی است که غیب و شهادت را گرفته، شما نباید این طوری فکر بکنید که خدا این‌جا نیست، یا یک جای دیگری برای خودش است، مثلاً چه کسانی می‌بینند؟ آن‌هایی که غیب را می‌بینند آن‌ها خدا را می‌بینند، رفته در غیب عالم! خدا شبیه ملائکه که نیست، خدا هم غیب عالم را پر کرده، هم تا شهادت عالم آمده است، تا مشهود عالم آمده، خدا یک چنین موجودی است، خدا شبیه به ملائکه که نیست. آن موقع ببینید مؤمن در وضعیت مؤمن بودن خودش همواره از قوه‌ی تخیل، تخیل به معنای خیال، از قوای خیال خودش استفاده می‌کند، برای همین است که مؤمن همیشه گونه‌ای از شهود را دارد، **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»** (ق: ۳۷)

سوره ملک آیه ۱۰ را بیاورید، ص ۵۶۲، ببینید یک بحث این است که آدم می‌خواهد جهنم نرود، دارد که **«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»**؛ اگر ما یا اهل سمع بودیم، تعبیر را دقت بکنید، **«نَسْمَعُ»** یا می‌شنیدیم، **«نَعْقِلُ»**؛ یا اهل عقل بودیم، و تعقل می‌کردیم، اگر ما این‌گونه بودیم، **«أَوْ»**؛ یعنی یا اهل تعقل هستیم و خودمان می‌رسیم، یا دستمان را می‌گذاریم در دست کسی و می‌رسیم، اهل شنیدن هستیم، اهل نقل هستیم، اهل سمع هستیم، می‌شنویم، حرف‌شنو هستیم، **«ما كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»** اگر این‌گونه بودیم ما از اصحاب دوزخ نبودیم، خوب

این‌ها برای جهنم نرفتن است، حالا این آیه را ببینید؛ سوره مبارکه ق، آیه ۳۷، ص ۵۲۰، این آیه شبیه به آن آیه است، ولی با تفاوتی در تعبیر، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى» در این قرآن ذکر است، چه زمانی می‌گویند ذکر؟ وقتی که شما یک چیزی را دارید و صرفاً برای یادآوری است، درست است؟ اگر بخواهد قرآن جنبه‌ی یادآوری پیدا کند؛ یعنی یک طوری باشد که شما در یک وضعیتی باشید که قرآن را که برای شما می‌خوانند تا آیات را خوانند، شما می‌گویید درست است! گویا یادت می‌آید. حالا چرا می‌گویند شب‌ها بلند شوید؟ این قسمت‌های آیات آخر آل عمران را ببینید، «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا» (۱۹۳) این چه حرفی است شما به خدا در دل شب می‌زنید؟ «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي»؛ من دارم می‌شنوم صدای آن کسی را که دارد به من ندای ایمان می‌دهد از داخل، خدایا ایمان می‌آورم، این‌ها در شب به مراتب از روز بهتر است، روز برای این حرف‌ها نیست، روز برای توشه‌گیری نیست، برای خرج است، این‌که در روایات داریم که «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَّا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۳ امتطاء یعنی اخذ المطیبه، یعنی مرکب‌گیری، یعنی وصول الی الله، یک سفری است که مرکب‌های آن را در شب پخش می‌کنند و اگر نه باید پیاده بروی در روز، کارت سوخت و این چیزها را در شب می‌دهند، در روز نمی‌دهند. روز برای توشه‌گیری نیست، روز اصلاً برای این کار نیست، برای خرج است، برای هزینه است، برای این کارها نیست! در شب طرف که بلند می‌شود این را می‌گوید، که خدایا یک ندایی از درون دارد به من می‌گوید که «إِنَّا سَمِعْنَا» من دارم می‌شنوم که «مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ». این برای چیست؟ این برای همان حالتی است که طرف دارد قرآن را وقتی برای او می‌خوانند، دارد «خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» می‌افتد زمین. دیدید این آیات پایانی سوره مبارکه اسراء را که در آن آیات می‌گوید که «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»؛ شما می‌خواهی ایمان بیاور می‌خواهی نیاور، «إِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ»؛ کسانی که قبل از این «أَوْتُوا الْعِلْمَ» هستند، یعنی آدم فهمیده هستند، «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال: ۲)

هم‌زمان سوره مبارکه اسراء آیات پایانی آن را بیاورید! «إِنَّ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا»؛ وقتی که بر او آیات تلاوت می‌شود، با پوزه می‌خورد زمین. همین تعبیری که ما تقریباً در فارسی می‌گوییم، می‌گویند پوزه‌ی او به خاک مالیده می‌شود، «يَخِرُّونَ» «خَرَّ» که می‌دانید یعنی چه؟ به شاتالاپ زمین خوردن، می‌گویند «خَرَّ»، زیر پای طرف کشیده می‌شود، درقی می‌خورد زمین؛ «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا»؛ یعنی وقتی آیات خدا که بر او خوانده می‌شود با پوزه می‌خورد زمین، ذقن به این چانه می‌گویند، چانه او مالیده می‌شود به زمین، یعنی آیات قرآن را که می‌شنود می‌فهمد «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ»، بعد از آن هم «يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ حُشوعًا» (اسراء: ۱۰۹)؛ گریه می‌کند و خشوع او زیاد می‌شود، حالا در سوره‌ی مبارکه‌ی ق این‌گونه دارد که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى»؛ اگر بخواهد ذکری باشد، نه این‌که طرف فقط چیز یاد بگیرد، دارد به خاطر می‌آورد، برای چه کسی است؟ برای این دو آدم است، آن‌جا داشت «نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» این برای این است که کسی جهنم نرود، آن را رقیق رقیق کنید می‌شود این آیه، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» این‌جا دیگر «عقل» ندارد، این‌جا باید صاحب‌دل باشد، دل او باید روشن باشد، دل او باید پاک باشد. سمع هم نه این‌که فقط گوش کند، این می‌خواهد «لَذِكْرَى» باشد، یادآوری باید بشود برای او، القاء سمع باید بکند، یعنی باید گوش خود را پرتاب کند وسط، یعنی گوش خود را بگذارد وسط، «الْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» در حالتی که این آدم شهود دارد، یعنی به گونه‌ای از شهود رسیده این آدم!

بدانید که مؤمن در سیره‌ی ایمانی خودش به گونه‌ای از شهود می‌رسد، این شهود نه این‌که فکر کنید چهره‌ی برزخی می‌بیند، بلکه این‌طوری می‌شود که می‌بیند وقتی قرآن خوانده می‌شود می‌فهمد بهترین حرف است، این بهترین چیز است، بهترین راه است. این شهود وقتی قوی بشود، قوی بشود به شهودهای برزخی هم کشیده می‌شود، ولی بحث این است که «الْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» یک موقع است طرف می‌گوید چه کار کنیم، مجبور هستیم، پیغمبر گفته، یک موقع این

است، این همان «نَسْمَعُ» است، دیگر «أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» نیست، ولی یک موقع است مؤمنانه دارد همین را گوش می‌دهد، می‌گوید همین است، اوّل و آخر آن همین است، در حالتی که خودش هم شاهد است الان، این همان چیزی است که طرف شهید و شاهد است، این می‌شود حالت رقیقی از آن چیز غلیظ آن آیه‌ی سوره‌ی ملک که برای جهنّم نرفتن است، این برای جهنّم نرفتن نیست، این برای یادآوری است. آن موقع بحث از این‌جا شروع می‌شود، این شهود در خود نماز است و این‌که گفته‌اند «اللَّهُ فِي قِبْلَةِ الْمُصَلِّي»؛ رو به سمت خدا، همین حالت آن راجع به در حقیقت سدیر صیرفی است، امام صادق به او می‌گویند که تو هر روز زیارت جدّ ما ابی عبدالله را می‌کنی؟ می‌گوید که نه! می‌گویند هفته‌ای یک مرتبه می‌کنی؟ می‌گوید نه! می‌گویند ماهی یک مرتبه می‌کنی؟ می‌گویند نه! می‌گویند سالی یک مرتبه چه؟ می‌گوید سالی یک بار توفیق من می‌شود، گاهی اوقات می‌روم کربلا، می‌گویند: پس خیلی به جدّ ما بی‌احترامی می‌کنی، می‌گوید بابا من مدینه هستم، چطوری بروم کربلا؟ می‌گویند: نه! می‌روی یک جای بلند، مثلاً روی بام خانه‌ات، ببینید تعبیر را کیف کنید، یک نگاه به راست می‌کنی، یک نگاه به چپ، یک نگاه به بالا، که اهل معنا گفتند این یعنی این‌که این‌طوری بکند تا ببیند که یعنی کار در این عالم دست ابی عبدالله است، مگر این‌ها ولی الله نیستند؟ «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» مگر نمی‌گویید در دعای ندبه که «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يَتَوَجَّهَ إِلَيْهِ الْأَوْلِيَاءُ» هر طرف را نگاه کنید، اوّل این را داشته باش که همه کار به دست ابی عبدالله است، بعد روی خود را بکن به سمت کربلا، همین دو جمله را بگو، بگو «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» صیرفی می‌گوید من بعد از آن تا ماهی بیست مرتبه این کار را می‌کردم، می‌گویند این زیارت امام حسین است. لزومی ندارد آدم فکر بکند من برای یک زیارت امام حسین باید بایستم زیارت عاشورا را بخوانم، همین زیارت امام حسین است، برود بالای بام، یک نگاه به عالم بکن، بدان که کار دست امام حسین است. همه‌ی این‌ها قلق‌های شهود است، که شما به یک سمت بایستی، یک جا را خیره بشوی، بعد این توصیه

ائمه خیلی عجیب است که «وَاجْعَلْ وَاحِدًا مِنَ الْأَيْمَةِ نُصَبَ عَلَيْكَ» برای این که خودت را بتوانی جمع کنی که روبه روی کسی ایستاده‌ای، اگر فکر بکنی من برای این که حواسم جمع باشد فکر می‌کنم روبه روی پدرم ایستادم، خوب این مصحح ندارد، تو برای این که بتوانی خودت را جمع کنی باید روبه روی وجه الله بایستی، نه روبه روی پدرت! برای این است که گفته‌اند یکی از ائمه را «نُصَبَ عَلَيْكَ» بکن، این نمازت را هم هدیه بده، اگر چه به درد نمی‌خورد این نماز، ولی خوب بالاخره با این کلاف آمده‌ایم یوسف بخریم! خود این‌ها برای نماز خواندن مرتب و منظم جمع و جور قلق است؛ چون که به هر جهت در نماز انسان احتیاج به شهود دارد، باید شهود بکند و این نکته را خیلی برای همه می‌گویم که باید انسان بتواند از قوای خیالش استفاده بکند، خیال او هم همین است که «اللَّهُ فِي قِبْلَةِ الْمُصَلِّي» الان این روبه روی من، خداست. حالا این را می‌خواستیم عرض بکنم که نماز که اگر جدی گرفته بشود، همان چیزی است که مشکلات ما را ان شاء الله حل خواهد کرد، نماز اگر جدی گرفته بشود، این ویژگی را دارد که طرف را از خودش و از هوای خودش جدا کند، چون ببینید «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» منظور از شهوات، شهوات جنسی نیست، همین خواسته‌های خود شخص است، همین که دنبال شهوات خودش می‌رود، اگر کسی بتواند شهوات خودش را بگذارد کنار، آن موقع این با ولی خدا می‌تواند جمع بشود، ولی مادامی که دارد به خودش فکر می‌کند، با ولی خدا نمی‌تواند جمع بشود؛ چون که مدام بحث او این است که من می‌خواهم این طوری بکنم، من می‌خواهم شغل من این باشد، من می‌خواهم که این طوری باشد، حالا آمد و این من و شما این‌ها را می‌خواهیم، این با خواسته‌های ولی خدا با همدیگر یکی درنیامد، چه کار می‌کنی حالا؟! این داستان عبرت آموز در سوره‌ی مبارکه‌ی قصص را ببینید، در یک تفسیر بسیار درست آن، تفسیرهای دیگر هم البته می‌تواند داشته باشد، در ص ۳۸۷، از آیه‌ی ۱۴ آن را نگاه بکنید، یک داستانی است که دعوی معروف حضرت موسی را می‌گوید، حضرت

موسی خیلی اهل نهی از منکر بوده به جد، خیلی جدی نهی از منکر می کرده که البته می بینید حضرت خضر هم نهی از منکر می کند، می گوید «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً نُكْرًا» (کهف: ۷۴)

آیه را دقت بکنید! «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۲۲)؛ ما حکم و علم به او دادیم، می بینید هنوز پیغمبر نشده است، فکر نکنید که حکمت و علم را باید به پیغمبران معصوم بدهند! این «حُكْمًا وَعِلْمًا» را به کسی که درست زندگی کرده باشد، قبل از این که پیامبر بشود می دهند، این موسی حالا باید برود نزد حضرت شعیب و برگردد و آن موقع تازه می شود پیغمبر، ولی به هر حال کسی که درست زندگی کرده باشد، به او علم و حکمت می دهند. شاهد آن هم آخر آیه است؛ «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (قصص: ۱۴)؛ ما به محسنین همین چیزها را می دهیم، یعنی این جزای محسنین است، کسی که خوب زندگی کند، کار خوب می کند، خوب را هم خوب انجام می دهد، می دانید که محسن کسی است که کار خوب انجام می دهد، کار خوب را هم خوب انجام می دهد، در قرآن محسن در برابر «أَسَاؤًا السَّوَاءِ» است؛ یعنی بعضی ها کار بد انجام می دهند، خیلی بد، بد هستند، خیلی هم بد کارهای بد انجام می دهند، یعنی درست و حسابی کار بد انجام نمی دهند؛ مثلاً یک نفر می خواهد انفاق کند، کار خوبی هم می خواهد بکند، ولی بد انفاق می کند، «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (بقره: ۲۶۴)؛ بد انفاق می کند. بعضی ها انفاق می کنند خوب انفاق می کنند، یعنی خوب هم دارند این کار را انجام می دهد، ما یک گروهی را می شناختیم، این ها می خواستند که جهیزیه ببرند خانه ی مستحق، یک نمایش نامه باید بازی می کرد آن طرف، که می آمد با راننده ی آن کامیون دعوا می کرد که که آقا بغل آن را نزن، این طوری نکن، باید این فیلم را بازی می کرد که کسی بو نبرد که الان جهیزیه ی آن دختر را دارد یک شرکتی، یک مجتمع خیریه ای دارد می دهد! این ها کسانی هستند که خوب خوب هستند، و خیلی هم خوب خوبی می کنند، این طوری هستند، «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»؛ ما به محسنین این طوری می دهیم.

حالا در ادامه داستان این قسمت‌های آن را دقت بکنید «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» (قصص: ۱۵)؛ وارد شهر می‌شود، هیچ کس آن جا نیست، «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ»؛ می‌بیند که دو نفر با هم درگیر هستند، «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ»؛ یکی از آن دو از شیعیان خود اوست، «فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ»؛ آن کسی که شیعه‌ی او بوده از موسی استغاثه می‌کند که بیا به داد ما برس، می‌بیند این‌ها درگیر هستند و موسی هم می‌آید یک مشت‌ی به این می‌زند، او هم حقتش بوده، نه این که موسی بی‌خودی طرفدار کسی باشد! نه! حق آن طرف بوده، با این هم درگیر شده، او هم یک آدم ظالمی بوده است، «فَوَكَزَهُ مُوسَى»؛ موسی یک مشت می‌زند و بعد هم آیه نمی‌گوید حالا چطوری بوده آن مشت، و تمام می‌کند آن جا، نمی‌گوید «فَقَتَلَ»؛ او را کشت، می‌گوید «فَقَضَى عَلَيْهِ»؛ مُرد، احتمالاً مرگ او آن موقع رسیده بوده دیگر، «فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ»؛ حالا این‌ها یک بحث‌هایی است که باید بعدها حل بشود، «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ این از این قتل‌های غیر عمد است، قبلاً یک سریال تلویزیون پخش می‌کرد به نام «زیر تیغ» یک چنین چیزی است، و بعد از آن هم غفران الهی و حالا آیه‌ی ۱۸؛ «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ»؛ باز دوباره می‌آید در شهر، چون که قبلاً داشت «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» کسی نبوده، این می‌آید ببینید خبری شده، خبری نشده، دوباره می‌بیند نه، خبری نیست! «فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ»؛ می‌بیند همان کسی که دیروز درگیر بود، باز دوباره امروز دست به یقه شده با یک نفر دیگر، استنصار دارد می‌کند، می‌گوید بابا بیا یک مشت هم به این بزن! این هم «فَقَضَى عَلَيْهِ» بشود. حضرت موسی یک چیزی اوّل به او می‌گوید و بعد هم می‌رود که به او کمک کند، آیه‌ی بعد را ببینید، «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْبِطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا»؛ یعنی وقتی اراده می‌کند که برود باز دوباره پیش همان کسی که دشمن این دو است، یعنی همین که با او درگیر شد، باز هم می‌رود به کمک او، منتها قبل از آن موسی به او می‌گوید «قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ»؛ غوی

یعنی منحرف، می گوید الان وقت این کار نیست، الان وضعیت ما وضعیت درگیری نیست، تو آدم گمراهی هستی، نه این که او آدم خوبی است، تو آدم بی خودی هستی، نه! الان وقت درگیری نیست، این را می گوید و می رود به سمت این که به او کمک بکند، باز دوباره چون که این را حضرت موسی به او گفته، وقتی حضرت موسی دارد می رود به سمتش، این فکر می کند که موسی می خواهد یک بلایی سر این بیاورد، همان جا برمی گردد می گوید «قَالَ يَا مُوسَى أ تُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَنِي» این را خود همان شیعه‌ی خودش می گوید، «أ تُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ» موسی را لو می دهد، یعنی اصلاً کسی خبر نداشته که موسی زده کسی را کشته!

(سؤال) یکی از تفسیرهای مهم آن همین است. این «قَالَ» را شما به چه کسی برمی گردانید؟ آن جا گفتم که آن جا «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا»؛ آن کار را وقتی کرد که کسی ندیده بود، این قضیه تمام شده بود و رفته بود، باز امروز که آمده بود فقط «حَائِفًا يَتَرَقَّبُ»؛ یک طوری آمده بود که ببیند وضعیت چیست؟ الان قضیه کی به کی است، مثلاً قضیه چطوری است؟ اگر این طوری بود که همه فهمیده بودند که همان موقع فرار کرده بود! ولی همین که فردای آن باز دوباره بلند می شود می آید آن جا، معلوم است که کسی نمی دانسته و این تفسیری است که مجمع البیان از این آیه می کند و تفسیر بسیار هنرمندانه‌ای با استفاده از لغات این آیه است که اگر این همان مرتبه‌ی اول در علن زده بود و یک نفر از قبطنی‌ها، یکی از فرعون‌ها را کشته بود، که باید همان موقع فرار می کرد! چطور باز هم فردای آن همین طوری دارد می آید همان جا؟! پس معلوم است این که «دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا»، در یک گوشه پسله‌ای بوده که کسی نمی دیده، این دیروز زده، و امروز آمده «حَائِفًا يَتَرَقَّبُ» با حالت مراقب آمده ببیند قضیه چیست؟! این صراحت آیه است: «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا»؛ خواست که با همان که دشمن هر دوی آن‌ها است با بطشه و همان سختی برخورد بکند، و برود به کمک همین بدبخت، این یک مرتبه دید که موسی دارد می آید به سمت این‌ها، گفت: «قَالَ يَا مُوسَى أ تُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَنِي»

کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ؛ همان طوری که دیروز زدی آدم کشتی، امروز هم می خواهی بزنی؟ موسی را لو داد، از همین جا شد که مجبور شد موسی فرار کند برود. یعنی می بینید حتی موسی نگفته بود که تو الان منحرف هستی به این معنا که کلاً تو آدم بدی هستی! چون که اگر می گفت تو آدم بدی هستی و باز دوباره کمک همین می آمد که عصمت چنین آدمی ملکوک است! که بگوید تو آدم بدی هستی، این جا هم حق اصلاً با تو نیست، ولی باشد، چون شیعه‌ی ما هستی، کمکت می آییم! این تعبیر که «لَعَوِي» هستی، که تو منحرف هستی، ولی باشد، چون شیعه‌ی ما هستی، باز هم می آییم به کمک تو! این جا تو مقصر هستی، ولی باز هم می آییم! این که اصلاً اندیشه‌ی بدی است راجع به ائمه، راجع به معصوم، راجع به انبیا!

این که به او می گوید تو «لَعَوِي» هستی، تو منحرف هستی، معلوم است که تو الان به دستور گوش نمی دهی، الان وقت این کار نیست، الان وقت این گونه درگیری نیست، که این طوری بخواهی با قبطنی ها این مدلی برخورد بکنی! آن موقع می بینید که ولی خدا را شیعه‌ی خود او لو می دهد.

(سؤال) نه! چون که از این به بعد دارد که بعد از آن معلوم شد قضیه، آشکار شد، دارد «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى» یک نفر آمد گفت که «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ»؛ این ملاً برای تو کنفرانس گذاشتند، مؤتمر گذاشتند، سمینار گذاشتند، کیف و تراول و از این چیزها می دهند و شام خوبی هم گذاشتند! در آن، موضوع و محور بحث موسی است، همه هم خواب هستند، یک تصمیمی گرفته می شود حالا، «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ»؛ جهت بحث هم همین است که می خواهند تو را بکشند، آن موقع است که دیگر فرار می کند، یعنی معلوم است این جا آشکار می شود قضیه، یعنی منتظر نمی شوند که موسی بزند یک نفر را بکشد، بعد او را بکشند! به نظر می آید که این جا لا اقل یکی از تفاسیر جدی که آیه می تواند داشته باشد کنار تفاسیر دیگر این است که این «قَالَ يَا مُوسَى أ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ» را شیعه‌ی خودش گفته است.

(سؤال) قبل از این که به نبوت برسد «حُكْمًا وَعِلْمًا» داشت. نبی نبود، مگر باید حتماً نبی باشد؟ بحث همین است، مگر ما الان دور آقا هستیم، مگر آقا نبی است؟! این سیاست اصلی همه‌ی ادیان است. شما ببینید این سیاست مرجعیت کلاً که خیلی جالب است که در دین ما الان جا افتاده؛ یعنی کاملاً در شیعه این بحث مرجعیت جا افتاده است، یعنی چه شما وقتی می‌گویید یک نفر مرجع است؟ یعنی مرجع در فتوی است؟ اصلاً این نیست! این نبوده اصلاً و نبوده هم این، که شخص مرجع در فتوی باشد فقط! شخص مرجع بوده و اگر نه که اگر امام مرجع در فتوی بود که نمی‌توانست قیام راه بیندازد! شما نگاه می‌کنید چیزی که در شیعه کاشتند این نکته‌ی وکالت‌هاست. اصلاً بحث آیات مائده همین است که بیابید دور این سیستمی که ما می‌گوییم جمع بشوید! به این کفار و مشرکین اعتماد نکنید، دور این‌ها هم جمع نشوید، با این‌ها رابطه و پیوند برقرار نکنید، خوب معادل آن باید دور یک جایی جمع بشویم دیگر! ما که نمی‌توانیم دور هیچ کسی جمع نشویم، ما کلاً آدم‌های آویزانی هستیم، بالاخره باید جمع بشویم دور یک نفر، یا آن‌جا، دور طواغیت جمع می‌شویم، یا دور یک چیز دیگری باید جمع بشویم.

(۵۹: ۵۱) اصلاً حکایت مرجعیت چنین حکایتی بوده، که اتفاقاً این را شما ببینید باید به عنوان یک سیاست لحاظ کرد، مرجعیت شیعه در این زمان نباید تخریب بشود! چون که اگر خدای ناکرده این اتفاق بیفتد، ان شاء الله نیفتد ولی حالا جزء احتمالات ولو ضعیف من مطرح کنم، خدای ناکرده چنین اتفاقی بیفتد که یک موقعی باز دوباره ما باشیم و امری به نام ولایت نباشد، ولی‌ای که حاکم است، این نباشد، مرجعیت باز دوباره باید مردم را جمع کنند. اگر مرجعیت این وسط تخریب بشود، از بین برود، اگر ولی یک مرتبه بنشیند، دیگر کار از هم می‌پاشد، دیگر کسی نمی‌تواند جمع کند، لذا بحث مرجعیت خیلی جدی است، مراجع همیشه زعمای شیعه بوده‌اند. الان ببینید یک مقداری دارد اشتباه تلقی می‌شود، فکر می‌کنیم که این یک بحث صرفاً علمی است، یعنی آن موقع من هم هوس می‌کنم که یک موقع بروم مرجع بشوم مثلاً خدای ناکرده،

چون که آدم فکر می‌کند که خوب می‌خواند دیگر، می‌خواند برای رهبری، به قول طرف می‌گفت بخوان برای رهبری! این فکر می‌کند که خلاصه بحث علمی است دیگر، در صورتی که شما نگاه بکنید می‌بینید که با همین مرجعیت آن‌ها بوده که یک میرزای شیرازی یک دفعه این‌طور جامعه را تکان می‌داده، این انتظاری است که شما از آن ولیّ مطلق دارید، لذا این‌جا مدام دور ولی‌ها جمع شدید، دور مراجعی جمع شدید تا به آن اندیشه‌ی انتظار منتهی بشود؛ یعنی یک سیستم طراحی شده است، البته حالا که یک ولی به عنوان مرجع وجود دارد، بقیه باید حواس خود را جمع بکنند که الان فرق دارد! کما این‌که قبلاً هم همین‌طور بود، وقتی که یک آقای بروجردی وجود داشت، مگر مراجع دیگر نبودند؟ بودند، ولی همه تحت نظر او عمل می‌کردند، این همان اندیشه‌ی ولی و انتظار است. همین است که شما به این‌ها اعتماد کنید، به آن‌ها اعتماد نکنید! بین خودتان جمع شوید. (۵۵ : ۰۶)

با این‌که موسی نبی خدا هم نیست، همین شیعه‌ی او محسوب می‌شود، «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»؛ ما به او حکمت دادیم، علم دادیم، و با همین حکمت و علم او یک سر و گردن بالاتر است الان، خود آن‌ها هم می‌دانند، که یک سر و گردن از بقیه بالاتر است. همین که می‌دانند یک سر و گردن بالاتر است، این‌ها باید بیایند شیعه‌ی او بشوند و او رهبری بکند، مدیریت بکند این قیامی را که علیه فرعون می‌خواهد انجام بشود، بگوید به آن‌ها که بابا الان وقت این کار نیست، الان وقت درگیری مستقیم نیست، یک موقع هم وقت درگیری مستقیم است.

این اندیشه‌ی مرجعیت و انتظار و ولی این است که بسیار جدی است، خلاصه اگر کسی حال و هوای خودش را کنار نگذاشته باشد، می‌آید موسی را هم لو می‌دهد! لذا نماز جدی‌ترین صحنه است برای این‌که طرف هوای خودش را بگیرد.

(سؤال) چون که قبل از درگیری اوّل موسی به او گفته که «لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ» و آمده طرف او. آیه را دقت کنید، «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا» همین که دارد می آید که بیاید دشمن این را بگیرد، این ترسید، فکر کرد از طرف این می آید.

(سؤال) ممکن است به عنوان یک قرینه مثلاً می گوید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ»؛ ما تا حالا فکر می کردیم تو مصلح هستی، ولی آمدی چه کار بکنی؟! ولی نگاه کنید هنوز درگیر نشده، اصلاً درگیر هم نمی شود! «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَنِي نَفْساً بِالْأَمْسِ؟» ببینید این می گوید که می خواهی من را بکشی، همان دیروز هم زدی آدم کشتی؟ این طوری موسی را لو می دهد.

(سؤال) این را خود همان شیعه می گوید، نمی گوید شرایط را درک نمی کنی، می گوید «إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ»؛ تو جبار هستی در زمین، ما تا حالا فکر می کردیم مصلح هستی، ولی مصلح نیستی، جبار هستی.

سؤال: خبر را عدو می برد؟

جواب: جار زد دیگر، بحث این است که چون که «عَلَى حِينٍ غَفْلَةً مِنْ أَهْلِهَا» آمد، اما این یک حرف را بلند زد، او را لو داد دیگر.

سؤال: دیروز کمک خواسته، حضرت هم به او کمک کردند، امروز کمک می خواهد، بعد یک مرتبه حضرت...

جواب: آخر حضرت این را اوّل به او می گویند، «قَالَ لَهُ» به چه کسی می گویند؟ «لَهُ» این «ه» چه کسی است؟ «قَالَ لَهُ مُوسَى». به چه کسی دارند می گویند: «إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ»؟ این را دارند به همان شیعه‌ی خودشان می گویند. این را می گویند و می آیند طرف او، وقتی می آیند طرف او، خوف می کند و می گوید تو زدی آدم کشتی، و موسی را لو می دهد.

شما سوره‌ی آل عمران را بیاورید که یک چیزی هم آن‌جا خدمت شما عرض بکنم، سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۲۸ آن را ببینید، این‌جا که داریم این‌ها را اولیا انتخاب نکنید، اگر این‌ها را اولیا انتخاب نکنید، رابطه‌ی خود را با خدا قطع کردید، حرف این است. ببینید نرخ روز قرآن است، ما از قرآن جدا شدیم. فرق امام با بسیاری از این مصلحین دردمند اجتماعی در همین نقاط است، امام به غیر از خدا و خودمان توکل نمی‌کرد، یعنی به همین مجموعه، که آن هم جز خدا نیست، و در نظام توحیدی است، «هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال: ۶۲) باز هم «هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ»؛ یعنی او «أَيِّدَكَ» به نصر خودش «وَبِالْمُؤْمِنِينَ»؛ با مؤمنین. این‌ها باز در همان نظام توحیدی جمع می‌شود، یعنی اگر روی کمک مردم هم حساب بکند، در نظام توحیدی روی کمک مردم حساب می‌کند.

فتنه‌انگیزی با گفتمان دینی

می‌دانید کجا همین آیه نازل شده است؟ در اُحُد. کلاً این سوره را بخوانید، سوره‌ی آل عمران سوره‌ای است که اسلام در مخمصه سختی گیر افتاده، از داخل منافقین هستند کاملاً که یاد می‌شود از آن‌ها، حتی در آن آیات ابتدایی است در سوره آل عمران که بحث آیات محکم و متشابه می‌کند که می‌گوید: (۲۴: ۰۲: ۰۱) «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (۷)؛ کسی که از داخل منافقانه و با گفتمان دینی حرف می‌زند، این سراغ حرف‌های محکم نمی‌رود، سراغ حرف‌های متشابه و احتمال‌پذیر می‌رود، برای این که بتواند فتنه‌انگیزی کند، الان محکمت حرف امام را قبول ندارد، می‌رود روی متشابهات حرف امام! همه این محکمت و متشابهات را دارند، ولی او می‌رود روی متشابهات او که احتمال‌پذیر است! می‌بینید با همین گفتمان دینی دارد فتنه‌انگیزی می‌کند درباره. قرآن هم همین‌طور است، می‌بینید محکمت آن را رها می‌کند. در محکمت و متشابهات، طرف باید «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» باشد، باید پایدار و استوار

در دین باشد که بتواند ردّ متشابهات بر محکّمات بکند، که در آن جا می گوید «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ». (۴۴: ۰۳ : ۰۱)

(۴۵: ۰۳ : ۰۱) خلاصه در همان زمان های بدر و احد و همان حول و حوالی این آیات نازل شده است. بعد از این ها می بینید، این منافقین دنبال یهود و نصاری در خود جامعه ی اسلامی هستند، و از بیرون دنبال مشرکین. در احد یک سری از یهود مدینه گفتند ما در جنگ احد شرکت می کنیم، چون که این ها یک خرده خوف کرده بودند؛ چون که گفته بودند این پیغمبر آخر الزمان - می دانستند این پیغمبر است - پیغمبر شکست ناپذیر است، این را باور داشتند که این پیغمبر شکست نمی خورد با تأییداتی. وقتی در بدر دیدند وضعیت این طور شد، که این ها اصلاً برای جنگ نرفته بودند، با چوب و چماق هم رفته بودند، (در سوره انفال آمده دیگر)، برای جنگ نرفته بودند، برای این که آن قافله را خالی کنند و تقاص اموال خودشان را بگیرند، رفته بودند، بعد دیدند که در بدر این شده بود، یک سری یهودی ها که هم پیمان بودند با پیغمبر، آمدند به پیغمبر گفتند در این جنگ احد ما شرکت می کنیم، پیغمبر قبول نکرد، داد مسلمان ها درآمد، در این وضعیت هم قبول نمی کرد پیغمبر! یعنی در سخت ترین شرایط به این ها اعتماد نمی کرد، این حرف این آیات است که اگر توکل کسی بکند بر خدا و در همین سیستم خدایی که «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»، به این ها هم اعتماد نکند، اعتماد نداشته باشد، روی این ها حساب نکند، خدا نصرت می دهد.

فرق امام با بقیه همین چیزها بود، شما مادامی که گوشه ی دلت وصل به این است که الان چطوری بر این مشکلات فائق می آییم، باید برویم به یک در باغ سبزی، یک چراغی! اگر روی این ها آدم حساب بکند می خورد زمین! و اگر روی این ها حساب نکند، خدا ببیند چه کار می کند! (۱۰: ۰۶)

به این دوستان طلبه مان می گفتیم که بعضی از این آیات و روایات روابط اجتماعی، واقعاً گلستانی است، برای خودش. یک بهشتی است.

برای حلّ روابط اجتماعی یک روایتی است از پیغمبر که مکرّر داریم «كَانَ يَقُولُ»؛ یعنی مکرّر پیغمبر این را می‌گفت، کلاً اگر این روایت را یک جامعه عمل کند، گلستان می‌شود. «أَحِبُّ بِنَفْسِكَ مَا تُحِبُّ لِغَيْرِي وَ أَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا»؛ هر چیزی برای خودت می‌پسندی برای دیگران هم بپسند، هر چه برای خودت نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند، شما دوست داری سرت کلاه بگذارند؟ نه، سر مردم هم کلاه نگذار. دوست داری پشت سر تو غیبت بکنند؟ نه! غیبت مردم را نکن. دوست داری که مثلاً افتادی دستت را بگیرند؟ بله! تو هم یک کسی افتاده، دست او را بگیر، دوست داری، دوست نداری، همه‌ی این دوست داری و دوست نداری را بگذار، دنیا می‌شود گلستان! قبول دارید این را؟

ین آیه‌ی ۲ و ۳ طلاق را اگر کسی، که این قدر می‌گویند این را بخوانید، «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» این آیه را این قدر بخوانید که به ما بماند، ببینید می‌ماند؟ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»؛ کسی که تقوای خدا به خرج بدهد، در بن بست گرفتار نمی‌شود، «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ خدا از روزی بی‌گمان به او می‌دهد، روزی بی‌گمان هم آن چیزی نیست که تو فکر کنی ببینی منظورت این است! آن که همان باگمان است، روزی بی‌گمان می‌دهد، «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ»؛ اگر کسی توکل بر خدا بکند، خدا کافی است، چرا؟ «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ»؛ خدا روی کار خودش سوار است، «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»؛ هر چیزی اندازه‌ی خودش را دارد، خدا سبب‌ساز سبب‌سوز است؛ یعنی اندازه‌ی آن این قدر است، هر چیزی حدّ و اندازه‌ای دارد، خدا روی کار سوار است. آدم‌ها فکر می‌کنند که کار از دست خدا در رفته و ما به دوستان طلبه‌ی خود این را زیاد می‌گوییم، ببینید یک موقع است که ما با اعتماد و توکل به خدا می‌آییم در یک مسیری؛ مثل مسیر طلبگی، یک خرده که دُم درمی‌آوریم، از اعتماد به خدا فاصله می‌گیریم! یعنی می‌بینیم روزی ما را تا حالا خدا می‌داده، ولی می‌آییم جلوتر می‌گوییم که بابا عجب خری بودیم، ما چه

فکرهایی می‌کردیم، مثلاً روی هیکل خدا حساب کرده بودیم! بعد این‌طوری هم می‌گوییم، می‌گوییم شانس آوردیم چیزی نشد!

باور بکنید که آدم این‌طور می‌شود؛ یعنی بعد از آن دیگر توکل او از خدا از بین می‌رود! توکل او از خدا که از بین رفت، می‌بیند که آن روزی‌ها هم از بین می‌رود. با اعتماد به خدا اگر کسی پیش می‌رود، خدا به این اعتماد او وقعی می‌نهد، بابا روی هیکل خدا حساب کردیم این کار را کردیم، ولی کم‌کم چشم ما رفت سراغ آشناها!

داستان سید مرتضی برادر همین سید رضی صاحب نهج البلاغه، معروف است که یک شاگردی داشت که این دیر می‌آمد سر درس، می‌گفت که چرا دیر می‌آیی؟ می‌گفت خانه‌ی من آن طرف دجله است، تا می‌آیم یک بلمی چیزی پیدا کنم، از این‌جا بیایم، دجله را بیایم طول می‌کشد، گاهی اوقات اتوبوس، BRT گیر نمی‌آید! سید مرتضی یک چیزی روی کاغذ می‌نویسد لوله می‌کند می‌دهد به او، می‌گوید از این دفعه خواستی بیایی، برو از یک طرف دجله که کسی نبیند، همین‌طوری پای خود را بگذاری روی آب و بیا! چهار، پنج روز این کار را می‌کند، پای خود را می‌گذارد روی آب می‌آید، و سر موقع می‌رسد به درس. یک بار در همین روزها وسط آب بوده، می‌گوید این کاغذ را بخوان ببینم چه چیزی روی آن نوشته که ما پای خود را می‌گذاریم روی آب و می‌آییم، نگاه می‌کند می‌بیند نوشته بسم الله الرحمن الرحیم، می‌گوید: همین؟! شاتالاپ می‌رود در آب. همین چیست؟! این اسم خداست. به قول آقای بهجت بعضی‌ها ذکر می‌خواهند، دنبال یک ذکر می‌گردند که نه در قرآن باشد، نه در گفته‌ی پیغمبر باشد، نه در گفته‌ی امام‌ها باشد! یک اجی مجی می‌خواهند به جای ذکر! طرف می‌آید می‌گوید حاج آقا ذکر می‌خواهیم، می‌گوید «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (زخرف: ۱۳) می‌گوید: حاج آقا این که در قرآن هم هست! خوب باشد، می‌خواستی چه به تو بگویم؟ بعد مثلاً می‌خواهیم هواپیما سوار بشویم این را می‌خوانیم، می‌خواهیم تاکسی سوار بشویم نمی‌خوانیم، چون که اعتمادمان به آن این است که هوا

شُل است ممکن است برویم، این جا چون که زمین سفت است، دیگر هیچ اتفاقی برای ما نمی افتد! این را نمی خواهیم، آن موقعی که می خواهیم ماشین سوار بشویم، به طرف می گوییم بابا این ذکری که تو الان در هواپیما داری می گویی، قبلاً این را برای سوار شدن روی الاغ می گفتند! فکر نکن چون زمین سفت است الان اتفاقی نمی افتد! «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»

به هر جهت اعتماد کردن به خدا و این که خدا سوار کار خودش است، خدا فقط دارد آزمایش می کند ببیند که شما به غیر از خدا اعتماد می کنید یا اعتماد نمی کنید؟ همین!

این داستان حضرت یوسف را دقت کنید ببینید قرآن چطور می گوید، ما چطور می گوییم؟! می گوییم یوسف را برادران او انداختند داخل چاه، اتفاقاً یک کاروانی داشت از آن کنار عبور می کرد، کاملاً داستان این طوری برای ما واضح است، قابل فهم هم است، اتفاقاً یک کاروانی داشت رد می شد، بعد اتفاقاً همان موقع تشنه شدند، بعد می دانستند چاه های این جا خشک است، ولی اتفاقاً گفتند یک دلوی هم بیندازیم در این چاه، بعد یوسف را گرفتند و بردند به مصر، اتفاقاً عزیز مصر با همسرش هم آمده بودند برای خریدن برده و اتفاقاً عزیز مصر بچه نداشت، مهر یوسف به دل او نشست، این بچه را خرید، برد خانه، به همسرش گفت این را «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» (یوسف: ۲۱) این را گرامی بدار و...

آیا خدا این طور داستان را تعریف می کند که تو این طور تعریف می کنی؟ چیزهای دنیا همه اش پراکنده است، یک سری اتفاقات گتره ای کنار هم دیگر افتاده و یک چیزی از آخر آن درآمد! نه بابا، خدا همین آیه را که می گوید، آخر آن می گوید «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ»، «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ»؛ خدا روی کار سوار است، داستان این است؛ خدا می خواست یوسف را ببرد بالا، بالا رفتن احتیاج به بلا داشت، باید بلا می دید، پس رفت قعر چاه، پس رفت در دل بلا؛ چون اگر بخواهد رشد کند باید برود در بلا، بعد از آن خدا قلب این ها را متمایل کرد و یک کاروانی را رد کرد، از همان اول هم به عزیز مصر بچه نداده بود برای همین داستان، آن موقع هم که این ها آمدند سر بازار برده فروش ها،

خدا داشت همه مهره‌ها را می‌چید، «كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ»؛ ما این کار را کردیم، بعد تو دائم می‌گویی اتفاقاً این‌طوری شد، اتفاقاً آن‌طوری شد؟ بابا! خدا می‌خواهد با یک بلایی که الان داده، تو را رشد بدهد. تو این بلا را که داده یک قرض ربوی نگیر! خدا یک کاری با تو دارد، امتحان خدا را و که در این بالا بردن می‌خواهد تو را ببرد بالا، خراب نکن! «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ»؛ خدا سوار کار است، بعد از آن خدا چه می‌گوید؟ می‌گوید «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف: ۲۱)؛ اکثریت این را نمی‌فهمند که خدا سوار کار است؛ یعنی آن کسی که سبب‌ساز است، سبب‌سوز است، و دارد مهره‌ها را می‌چیند، برای این که به یک جایی برسد، باید می‌آمد در این حرف‌ها.

این که در آیه‌ی ۲۸ آل عمران می‌بینید «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ به این‌ها اعتماد نکنید، «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»؛ اگر کسی این کار را بکند، در حقیقت ارتباط خود را با خدا بریده، هیچ چیزی از خدا دیگر به دست نمی‌آورد، «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»؛ دیگر در هیچ چیزی هیچ ارتباطی با خدا ندارد، رابطه‌ی خودش را با خدا برید. فرق امام با خیلی از این مصلحین همین بود که آخر هم می‌افتادند در دام لژهای نمی‌دانم چه و چه! «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»؛ مگر یک حالت تقیه‌ای باشد که شما بخواهید سپر بگیرید؛ یعنی یک وضعیت اهمی باشد، و این‌ها هم برای نفر است؛ مثلاً شما فعلاً این جبهه را ساکت کنید، برویم یک جبهه‌ی دیگر بکنیم. مگر در چنین وضعیتی باشد و اگر نه خارج از این بحث می‌شود که این هم یک نوع جنگ است؛ مثلاً معروف است که عمّار را در مکه کتک می‌زدند، به پدر و مادرش گفتند که شما پیغمبر را انکار بکنید، آن‌ها نکردند و آن‌ها را کشتند و به این گفتند این کار را بکن، این کرد این کار و او را رها کردند! آمد به سمت مدینه، خودش را انداخت در بغل پیغمبر زار زار گریه می‌کرد که من چنین کاری کردم، آیه نازل شد «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل: ۱۰۶)؛ اشکالی ندارد چون قلب مطمئن است ولی اکراهی شده قضیه، و حالا یک نفر این کار را کرد و اگر نه پیامبر در این شرایط مخمسه هم به کسی اعتماد نداشتند

چنانچه یهودی‌ها را در جنگ بدر راه ندادند که خیلی هم شاکی شدند، یک سری مسلمان‌ها هم شاکی شدند که این آیه نازل شد برای آن‌ها، «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» این‌جا هم تازه می‌گوید «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»؛ خدا از نفس خودش شما را می‌ترساند «وَأِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»؛ شدن شما به سمت خداست، حواس شما باشد، فکر نکنید هر طور با ما ارتباط برقرار بکنید، نگویید آقا این‌جا الان شرایط «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ» است! نه! «قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ»؛ اگر مخفی بکنید یا آشکار بکنید، خدا می‌داند؛ یعنی کسی فکر نکند همین‌طور توجیه‌های بی‌خودی مدام بیاورد و با این «أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ» بخواهد توجیه کند. خدا ضمائر را می‌داند.

این آیات که بحث عدم اعتماد به این‌ها و بحث نماز را طرح می‌کند، بحث این‌هایی که دارند دین شما را مسخره می‌کنند با این‌ها ولایت نداشته باشید، به این‌ها اعتماد نداشته باشید. اعتماد به خدا بکنید، به خودتان اعتماد بکنید، در فضای خودتان اعتماد بکنید.

این هم به عنوان نکته‌ی آخر که جلسه‌ی قبل هم یک اشاره‌ای شد، قرآن مسخره کردن را نمی‌پذیرد و نمی‌گذرد، البته این را جزء احکام عمومی نبوت هم می‌داند، به خاطر همین دارد: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (حجر: ۱۱)؛ رسول نیامد مگر این‌که مسخره شد، پس سرنوشت مسخره شدن سرنوشت محتوم است. قرآن برای حتی آوردن کسی به دین، و این‌که کسی را بخواهد به دین وارد بکند، با شیوه‌های دیگر چنین کاری نمی‌کند، ولی جلوی مسخره کردن را هم می‌گیرد، ببینید این نکته را که بارها تذکر داده‌ام که مسخره کردن آب را گل‌آلود می‌کند، و این را اجازه نمی‌دهد، حالا از این به بعد آن آب گل‌آلود نباشد و شما نیاید داخل دین، اشکالی ندارد! «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره: ۲۵۶)؛ اشکال ندارد که نیاید، ولی این‌که کسی آب را گل‌آلود بکند، جلوی این را می‌گیرد! و اگر نه اگر آب گل‌آلود نباشد طرف نیاید، حتی از یک فشارهای خاصی این آیه را ببینید در سوره بقره، آیه ۲۷۲ بقره است. این آیات آن را

حالا دقت کنید تا این دسته آیات^۴ را تشخیص بدهیم و برویم داخل آن دسته آیات، و در آن فضا باشیم. می‌دانید که این «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» یک ماجرا دارد، ماجرای آن این است که این‌ها می‌گویند که ما به فقرای یهود و نصاری که در مدینه هستند کمک نکنیم که در مضیقه بمانند که با در مضیقه گذاشتن‌شان این‌ها بیایند مسلمان بشوند، که بفهمند در مسلمانی یک نان و آبی هست. این یکی از عقلایی‌ترین کارهایی است که به نظر آدم می‌رسد، بیاییم این‌هایی که الان تحت ذمه‌ی اسلام هستند، تحت حکومت اسلامی هستند، به این‌ها کمک نکنیم، بفهمند در اسلام نان و آب هست، اگر بخواهند به نان و آب برسند، بیایند مسلمان بشوند به نان و آب برسند، یک تئوری این شکلی مطرح شد، خدا درآمد که: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ»؛ هدایت این‌ها به گردن تو نیست، این چه طرحی است؟ هدایت این‌ها به گردن شما نیست، شما انفاق‌های خود را به این‌ها هم بکنید، لله بکنید، فی سبیل الله. یک موقع است برای نرم کردن دل این‌ها، سهم «مَوْلَفَةُ قُلُوبِهِمْ» است، یک موقع کمک نمی‌کنیم تا در تنگنا بگذاریم، نه! این کار را نکنید، «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلْيَأْتِفُسِكُمْ».

ولی اگر کسی با مسخره‌بازی بیاید در نزد پیغمبر ایمان بیاورد و برگردد که بگوید هیچ چیزی نبود! با این توطئه‌های فرهنگی این مدلی مقابله می‌کند، با توطئه‌های فرهنگی از این دست قرآن مقابله می‌کند. آب گل‌آلود نباشد، شما می‌خواهید ایمان نیاوری نیاور، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ».

صلوات!

-
۱. یک جمله‌ای دارد آقای هاشمی، که این جمله جالب است، ایشان این جمله را برای آقای عسکراولادی گفته بود، آقای عسکراولادی این جمله را پخش کردند، گفته بود که من اول که آقا رهبر شده بودند، فکر می‌کردم که باید به کمک رهبری بروم تقریباً یک چنین چیزی، حالا مثل همین ما هم بالاخره در یک فضا هستیم، برویم به کمک رهبری، می‌گفت همان اوایل که می‌رفتم نزد آقا، دیدم ایشان در تحلیل‌های مسائل اجتماعی یک سر و گردن رفت بالاتر، و من فهمیدم همان کسی که ولایت را می‌دهد ابزار آن را هم می‌دهد.
 ۲. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۳۲.
 ۳. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.
 ۴. فایل‌هایی آورده ام که کمی روی این دسته آیات کار شده است.